

حوزه های مشترک دانش فقه و تفسیر

سید حسین هاشمی - علی فصیحی

دانش فقه و تفسیر، دو دانش بلند مرتبه در دانشهای شرعی به شمار می روند. این دو، گرچه دوشاخه مستقل از علوم نقلی اسلامی هستند، اما ارتباطات تاریخی و موضوعی آن دو، چنان است که مطالعات میان رشته ای را برمی تابد و این ضرورت را می آفریند که با نگاهی ژرفکاوانه، زوایای ارتباط خود را بنمایاند و زوایای گوناگون اشتراک و تمایز، کشف گردد و داد و ستد علمی دودانش فقه و تفسیر تبیین شود.

این نوشتار، می کوشد نگاهی گذرا به روابط این دودانش بیفکند و گذشته و حال آن دو را، بنگرد و دانشهایی را از آن، برگیرد. بی گمان، بررسی همه جانبه تر، در مطالعات گسترده و مجال فراخ تر میسر خواهد گردید.

پیوند تاریخی فقه و تفسیر

در تعریف دانش فقه گفته اند:

(هو العلم بالاحکام الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة.) ۱

همچنین در دانش تفسیر از این تعریف می توان یاد کرد:

(علم يبحث فيه عن القرآن الکریم من حیث دلالتہ علی مراد اللہ تعالی بقدر الطاقۃ البشريّة.) ۲

تعاریف یادشده گرچه قلمروی دودانش فقه و تفسیر را بیان می کنند؛ اما در پرتو مطالعات تاریخی، می توان به نکات زیر اشاره داشت:

۱. واژه فقه، در قرنهای نخستین اسلامی، معادل دانش به احکام شرعی نبوده است. این کاربرد، در دوره های متأخر صورت گرفته است. این نکته از موارد کاربرد واژه فقه در قرآن و احادیث، به دست می آید.

غزالی می نویسد:

(بدون تردید، فقه در عصر نخست، در روش شناخت آخرت و آگاهی از دقائق آفات نفس و مفسد اعمال و نیروی احاطه کننده به حقارت دنیا و آشنایی کامل به نعمتهای آخرت و استیلای خوف و ترس بر قلب، کاربرد داشته است. دلیل بر آن، سخن خداوند است:

(لیتفقّھوا فی الدّین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم) توبه/۱۲۲

آنچه به وسیله انذار و تخویف حاصل می شود، فقه است، نه فروع، همانند طلاق، عتق، لعان، اجاره و... زیرا این گونه دانسته ها، تخویف و انذار نمی آفریند.) ۳

صدر المتألّهین شیرازی نیز، همانند سخن بالا را ابراز می کند:

(فقه در بیشتر احادیث، به معنای بصیرت دردین است و فقیه، کسی است که دارای این بصیرت باشد.)

همچنین، ایشان در شرح حدیث امام رضا(ع): (... انّ من علامات الفقيه الحكم و الصّمت ...) نوشته است:

(حضرت رضا(ع) نشانه های فقیه را بیان کرده اند. این نکته، نشان می دهد که فقه، معنایی پیچیده داشته و هرکس، بر آن وقوف نداشته است؛ از این رو امام با یادکرد لوازم و آثار آن، فقه را معرفی می کنند. اگر معنای فقه، اطلاع بر فتاوی و آرای گوناگون بود، به این شرح و تفسیر نیاز نبود) ۴
در پرتو این نگاه تاریخی به واژه فقه، دستاوردهای فراوانی را می توان ارائه کرد. از جمله تعریض عارفان به فقیهان، که منزلت مادی و معنوی که در قرآن و حدیث برای فقه و فقیه، بیان شده است، آیا به راستی حق فقیهان است؟ و آیا فقیه و دانش فقه، از یک جا به جایی واژگانی، بهره نبرده اند؟ این نقد و تعریض در کلمات عارفان و متصوفان، فراوان یافت می شود. در این میان، تعبیرات غزالی شنودنی تر می نماید:

(بدون تردید منشأ آمیختگی و مخلوط شدن علوم مذمومه با علوم شرعی، تحریف نامهای شایسته و تبدیل و نقل آن به معانی است که سلف صالح، چنان اراده نکرده اند... درباره فقه، آن را تخصیص داده اند به شناخت فروع غریبه، آگاهی از علل آن، نوشتن مقالات بغرنج پیچیده که هر کس بیشتر در آن فرو رود زیاده تر به آن اشتغال یابد، به او فقیه می گویند.) ۵

جدای از درستی و نادرستی این گونه نقدها و تهاجمها، از این نکته نمی توان چشم پوشید که منزلت و مرتبت دانش فقه اصطلاحی (دانش احکام فرعی دینی)، کم و بیش وامدار جابه جایی مفهومی است که در معنای فقه پدید آمده است. با آن که، بی هیچ تردیدی، فقه در متن قرآن وحدیث، معادل آن نبوده است، اما با برقراری معادله میان واژه فقه و دانش احکام شرعی، این دانش، منزلت و ارج ویژه یافته و از همه امتیازها و بهره های آن واژه مقدّس، سود جسته است.

۲. آیا دانش تفسیر و فقه اصطلاحی (آشنایی اجتهادی با احکام شرعی) تاریخ مشترک دارند و از یک نقطه آغاز می گردند؟ یا یکی بردیگری تقدّم زمانی دارد؟ پاسخ این پرسش، مبتنی بر آن است که آغاز اجتهاد و فقهت و نیز دانش تفسیر را از چه زمانی بدانیم؟

در تاریخ تشریح و اجتهاد، گروهی بر آن عقیده اند که عصر اجتهاد، از دوره پیامبر(ص) آغاز شده است. آنان، در این نکته، اختلاف ورزیده اند که آیا شخص پیامبر(ص) نیز به عمل اجتهاد دست یازیده است یا آن که حضرت، تنها از سوی وحی، به درک احکام دست می یافته است؟ از سوی دیگر، در زمینه اجتهاد فقهی اصحاب پیامبر(ص) در عهد حضرتش نیز شواهد و ادله ای ارائه گردیده است.

با توجه به دعوی بالا، می توان برای تفسیر و فقهت مبدأ مشترک ارائه کرد؛ زیرا بی تردید، (تفسیر) در عصر پیامبر(ص) از سوی حضرتش، آغاز گردید. خداوند به وی، فرمان داد:

(وأنزلنا الیک الذکر لتبین لهم...) نحل/۴۴

قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم تبیین و تفسیر کنی.

۳. با آن که تفسیر و فقه، در یک بستر، پدیدار شدند و رشد و نمو یافتند، اما هویت صنفی قاریان و مفسران، بسیار زودتر از فقیهان رخ نمود. در اواخر قرن اول هجری است که کسانی، به عنوان

فقه‌های مدینه، مکه و... شهرت می‌یابند، اما عنوان قاری (که در روزگار اولیه ظهور و گس ترش اسلام، علاوه بر قراءت، جنبه تبیین و تفسیر را نیز به همراه داشت) از مدت‌ها پیش مطرح بود. دکتر محمود شهبابی، در این زمینه می‌نویسد:

(در عهد پیامبر (ص) تمام توجه به قرآن مجید و تعلیم و تعلم آن می‌بوده و دانشمندان اسلامی در آن عصر کسانی بودند که قرآن مجید را قراءت و اقراء می‌کرده‌اند. از این رو، در آن عهد عنوان قاری برای آنان مناسب‌تر می‌نموده است. ... به عبارت دیگر، همان عنوان است که سیر تکاملی کرده، در عهد لاحق به عنوان (فقیه) تبدیل شده است.)^۶

در اواخر قرن اول و نیز قرن دوم، هویت صنفی قاریان، مفسران و فقیهان یگانگی دارد. در بیشتر موارد، هر فقیه خود قاری و مفسر نیز هست. از جمله، به نقل ابواسحق شیرازی، فقیهان هفت گانه مدینه در طبقه نخستین، همان قاریان هفت گانه آن شهر به شمار می‌رفتند. ایشان، ع بارتند از: عروه بن زبیر بن عوام (م: ۹۹ یا ۱۰۰) سعید بن مسیب (م: ۹۱ هـ) ابوبکر بن عبدالرحمن (م: ۹۴ هـ) سلیمان بن یسار (م: ۹۴ هـ) عبدالله بن عتبّه (م: ۹۸ هـ) خارجه بن زید (م: ۹۹ هـ) قاسم بن ابوبکر (م: ۱۰۱ هـ).

۴. به نظر می‌رسد با تأسیس و گسترش مذاهب فقهی در جهان اسلام و نیز اختلافات فزاینده پیروان آن مذاهب، به مرور فقیهان هویت صنفی جداگانه یافتند واز قاریان و مفسران، متمایز گردیدند. فروعات روزافزون فقهی که زاییده نیاز جامعه روبه رشد مسلمان از یکسو و اختلافات فقهی از سوی دیگر بود، این روند را سامان داد. فقاہت، به دانش ویژه‌ای تبدیل شد که می‌بایست فروعات کهن و نوپدید را، استنباط کند و یا از استنباطات پیشین رؤسای مذاهب، به دفاع برخیزد. و این، خود فرصت و عمری فراخ و مستقل را بر می‌تابید تا بدان در پیچد و گوشه‌ای از مهم خویش را، برآورده سازد. بدین گونه بود که دانش فقه، راه خود را از دانش تفسیر جدا کرد و به گونه دانش مستقل درآمد.

مبادی پیشین

فقه و تفسیر، جدای از پیوند نزدیک تاریخی، از مبادی و دانشهای مشترک بهره می‌جویند. هردو چونان شاخ و بریک درخت پاک، از ریشه‌های همانندی استفاده کرده و می‌کنند. ابوالفتوح رازی، در مقدمه تفسیر خود، می‌نویسد:

(... پس چاره نباشد آن را که تعاطی این علوم کند و خواهد که در تفسیر تصنیفی کند از آن که از همه علوم که این کتاب متضمن است آن را... با بهره‌اشد... چه اگر از بحری از این علوم بی‌بهره باشد، چون به آن علم رسد یا مهمل گذارد یا خبط کند در چیزی که ناگفتن آن به باشد) ۷ همانند سخن بالا، در مبادی اجتهاد و فقاہت نیز گفته شده است. با یک نگرش اجمالی، می‌توان به برخی از این نیازهای مشترک، اشارت داشت:

الف. فضاشناسی تاریخی:

در دانش تفسیر، برجایگاه دانش اسباب نزول تأکید شده است. اطلاع از آن، فهم فضاهای تاریخی آیات را میسر می‌کند و برای مفسر، راههای دید و تبیین و تحلیل را می‌نمایاند. در این زمینه، در شماره های اول و دوم همین نشریه، به تفصیل سخن به میان آمده است و از جمله می‌توان به این گفته واحدی، اشاره کرد:

(معرفت تفسیر آیه، بی دانستن سبب نزول آن میسر نیست). ۸

دانش فقه نیز چونان دانش تفسیر، نیازمند فضایی عصر نزول آیات و صدور احادیث است. فقیه در فهم قرآن و سنت، در صورتی توفیق می‌یابد که راهی به پیش زمینه های متون مقدس کتاب و سنت [بجوید و در پرتوی آن، به درک دقیق تری از آن دو، دست یابد.

دکتر صبحی صالح، در نقش شناخت اسباب نزول در فهم (آیات فقهی قرآن) می‌نویسد:

(اگر آگاهی از سبب نزول نبود، مسلمانان - تا به امروز - مسکرات می‌نوشیدند و به آیه (لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا) (مائده ۹۳) استناد می‌جستند... و اگر اطلاع از سبب نزول نبود، مسلمانان نماز را به هر سوی مجاز می‌دیدند و به آیه (لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله) (بقره/۱۱۵) تمسک می‌کردند). ۹

در زمینه فهم بسامان و جامع از احادیث نیز، نمی‌توان از نقش مهم فضای صدور چشم پوشید. گرچه فقیهان، کمتر به اهمیت آن پرداخته اند و از آن، چندان سود نجسته اند، اما به راستی می‌توان مدعی شد که در مورد حدیث، درک فضای زمانی و مکانی صدور حدیث، بسیار مهم تر و اساسی تر می‌نماید؛ زیرا جنبه برون زمانی-مکانی قرآنی، با احادیث قابل سنجش نیست. در حدیث، به واسطه عنصر همکلامی با مخاطب و شرایط اجتماعی، به طور طبیعی امام(ع) می‌بایست به مقتضیات سخن، سطح مخاطب، گونه پرسش، شرایط جمع مخاطبان، محیط سیاسی و اجتماعی حاکم و دهها مسأله دی‌گر بیندیشد. بنابراین، چگونه (فقیه) می‌تواند به الفاظ بپردازد و از پیوندهای شرایط تاریخی و اجتماعی، غفلت ورزد و انتظار درک مفاهیم مورد نظر امام(ع) را داشته باشد؟!

ب. دانش اصول:

اصول فقه، از مبادی مشترک دودانش تفسیر و فقه است. مفسر و فقیه، به یکسان، نیازمند قواعد اصولی هستند. شناخت قلمرو معانی الفاظ، مباحث حجیت، لوازم عقلیه و دهها مسأله دیگر اصولی، در فقه و تفسیر کاربرد دارند.

امام خمینی، در جایگاه اصول فقه و نقش آن در اجتهاد نوشته است:

(از شرایط اجتهاد که اهمیت فراوان دارد، علم آشنایی به مسائل مهم اصول و فقه است... کسانی که دخالت علم اصول فقه را در استنباط احکام شرعی انکار کرده اند، جانب افراط در پیش گرفته اند؛ زیرا روشن است که استنباط بسیاری از احکام شرعی، به مسائل اصول فقه بستگی دارد. ب‌دون بهره‌وری از آن، استنباط احکام امکان پذیر نیست و قیاس زمان اصحاب امامان(ع) به زمان ما، قیاس مع الفارق است). ۱۰

این تأکید در دانش تفسیر نیز وجود دارد. به عنوان نمونه، در قرآن کریم، بارها از صیغه امر استفاده شده است. توجه به گونه های دلالت آن (که در دانش اصول بیان شده است) ما را به مفاد آن آیات، نزدیک می کند.

در مواردی، صیغه امر برای دلالت بر وجوب فعل به کار رفته است:

(و اقيموا الصلّاء و اتوا الزّكاة و اركعوا مع الراكعين) بقره/ ۳۴

ونماز را به پادارید و زکات را ادا کنید و همراه رکوع کنندگان، رکوع کنید.

و در مواردی صیغه امر، برای استحباب است.

(...والذین یبتغون الكتاب ممّا ملکتم ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیراً...)

نور/ ۳۳

برندگان که از شما تقاضای مکاتبه [قرار داد برای آزاد شدن] را دارند، با آنان قرار داد بندید، اگر رشد و صلاح را در آنان احساس می کنید.

در آیه بالا، امر (فکاتبوهم) استحبابی دانسته شده است.

در گونه ای دیگر از آیات، صیغه امر، صرفاً جنبه ارشادی و هدایتی دارد مانند:

(...واشهدوا اذا تبایعتم...) بقره/ ۲۸۲

هنگام خرید و فروش، شاهد بگیرید.

دستور شاهد گرفتن در معامله، ارشادی است و برای رفع درگیریها صورت گرفته، بدون آن که جنبه تکلیف و دستور داشته باشد.

در مواردی دیگر، صیغه امر دلالت بر اباحه و جواز دارد، چون:

(...واذا حللتم فاصطادوا...) مائده / ۲

هنگامی که از احرام بیرون آمدید، صید مانعی ندارد.

شیخ طوسی می نویسد:

(فاصطادوا) گرچه به صورت امر است، ولی به گفته مفسران، مراد اباحه است؛ یعنی مانعی در صید

وجود ندارد) ۱۱

معانی دیگری نیز در (امر) و موارد کاربرد آن در قرآن وجود دارد. همان گونه که مشاهده می کنید توجه به معانی مختلف امر (که در دانش اصول به آن پرداخته شده) فهم آیات وحی را میسر می کند. بدون آگاهی لازم از مباحث آن دانش، مفسر در فهم آیات الهی گرفتار کثروی و یا ابهام و تردید خواهد شد.

کاربرد دانش اصول در تفسیر، دردهها عنوان دیگر اصولی نیز نمایان است. عناوینی چون: مفاهیم، عام و خاص و ...

ج. دانش الفاظ و قواعد زبان:

فقه و تفسیر، با منابع نقلی دین سروکار دارند. از این رو، هریک نیازمند آن هستند که از یکسو، درک دقیق و درست از واژگان به کاررفته در قرآن و حدیث، در هر دو لازم و ضروری است و از دیگر سو،

مباحث گونه‌گون و عمیق مربوط به فلسفه زبان و زبان‌شناسی در هر دو دانش، بایستی مورد توجه اکید قرار بگیرد.

در نیاز تفسیر و فقه به دانش لغت گفت و گویی نیست و از دیرباز، براهمیت آن در تفسیر و اجتهاد فقهی تأکید شده است. از جمله در نیاز تفسیر به دانش لغت، گفته اند:

(مجاهد می گوید: برای هیچ فرد مؤمن به خدا و روز جزا، روا نیست که در کتاب خدا گفت و گو کند، مگر این که به لغت عرب آشنایی کامل داشته باشد و شناسایی ناقص، روا نخواهد بود.) ۱۲
زرکشی می نویسد:

(بایستی مفسر، معانی واژگان را بدانند... و یکی از منابع مهم لغت عرب، اشعار دوره جاهلی و استشهداد به آن است.) ۱۳

در نیاز مؤکد فقاقت به دانش لغت، نیز سخنان گویا و روشنی ابراز شده است از جمله، علامه حلی اظهار کرده:

(آگاهی به لغت عرب، از آن رو که مقدمه واجب است، واجب است، زیرا شناخت احکام شرعی، وابسته به شناخت علم لغت خواهد بود.) ۱۴

علاوه بر دانش لغت، شناخت قواعد زبان نیز کاربردی مشترک در هر دو دانش دارد. دو دانش صرف و نحو (که به گونه‌های ساخت واژه و جمله نظر دارند) در فهم متون نقلی دیانت اسلام (قرآن و حدیث) نقش اساسی دارند.

در آیه شریفه زیر، می توان به تأثیر قواعد ساخت زبان عربی، در فهم کلام وحی، پی برد:
طبرسی در ذیل آیه (الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه) (فاطر / ۱۰) می نویسد:
(درباره (والعمل الصالح یرفعه) سه وجه ذکر کرده اند:

۱. عمل صالح، سخنان پاکیزه را بالا می برد. در این صورت، فاعل (یرفعه) عمل صالح خواهد بود.

۲. سخنان پاکیزه، عمل صالح را بالا می برد. در این وجه، (کلم الطیب) فاعل (یرفعه) خواهد بود.

۳. خداوند، عمل صالح را بالا می برد. در این صورت، (الله) فاعل آن خواهد بود.) ۱۵

علاوه بر دانش لغت و قواعد ساخت زبان عربی، بایستی به مباحث زبان‌شناسی و فلسفه زبان توجه داشت. اینک با پیشرفت این دانشها، بی تردید نمی توان فهم متون نقلی دینی، یعنی قرآن و سنت را از آن کاوشها، بی نیاز دانست. نیاز و ضرورت دهها دانش و صدها قضیه و مسأله علمی را در پیش مقدمات فهم کتاب و سنت قرار داده و می دهد.

آنچه مهم است این است که اصل دخالت و قلمرو تأثیر به دست آید، تایک دانش و یا برخی از مسائل یک دانش، در مقدمات دانش شرعی قرار گیرد و نقش مبادی ضروری فهم دین را پیدا کند. اینک به نظر می رسد مباحث مربوط به زبان‌شناسی و فلسفه زبان، چنان جایگاهی را یافته است و فقی ه و مفسر، به یکسان نیازمند آن هستند که دیدگاههای مطرح در آن دانش را، در نظر گیرند و با مراجعه به دیدگاهها و انتخاب نظریه مبنا، به کاوش در قرآن و حدیث پردازند.

د. مبادی کلامی:

دانش تفسیر و فقه، از دهها نظریه پیشین کلامی سود می جویند. فقه و تفسیر شیعی، بادیدگاههای تفسیری و فقهی اهل سنت یکسان نیستند. برخی از این تفاوتها، به مبادی پذیرفته شده کلامی بازمی گردند. فقیه و مفسر شیعی، مبادی کلامی زیر را پذیرفته و براساس آن، قرآن و حدیث را تفسیر می کند و یا مورد عمل و فتوا قرار می دهد:

* دیدگاه عدل الهی درمقام تکوین و تشریح.

* نقش اهل بیت(ع) در تفسیر و تبیین و تخصیص آیات وحی

... و

مبادی کلامی یادشده، بر گونه فهم فقیه و مفسر از کتاب وحی، تأثیر می گذارد و او را درممدار خاص قرار می دهد. این نکته، مختص به فقیه و مفسر شیعی نیست. از آن سوی، مفسر و فقیه اهل سنت نیز که دیدگاههای کلامی بالا را پذیرا نیست، در حقیقت فهم ویژه کلامی اوست که بر تفسیر و فقاهت او اثر می گذارد.

درمباحث نو معرفت شناسانه، سخن آن است که قلمرو تأثیر گذاری معارف پیشین کلامی، بس گسترده تر و ژرف تر است. هر فقیه و مفسر، پذیرفته شده های پیشین کلامی در اختیار دارد که درممدار آن، به فهم کتاب وحی برمی خیزد و یا به سوی درک حدیث رو می آورد. بنابراین، تکامل و تکمیل اجتهاد و تفسیر به این نیز هست که علاوه بر ژرف اندیشی در متن متون مقدس، آن پذیرفته شده های کلامی نیز مورد کاوش و بررسی قرار گیرند و درک پیشین، وحی منزل گمان نرود و آن شالوده، بنیاد جاودان تصور نشود.

جایگاه قرآن در دانش فقه و تفسیر

قرآن، موضوع و متن تحقیق و کاوش دانش تفسیر است، اما در ارتباط با فقه، گرچه بدان قوت و استحکام نیست، چندان گسسته و گسیخته هم نبوده و نیست. چه در بعد نظری و چه در قالب عملی، دانش فقه ارتباطی روشن و متقن با (قرآن) پیدا کرده است. هر چند هنوز مجالی فراخ تر برای توسعه ارتباط و بهره وری بیشتر دانش فقه از قرآن وجود دارد. قرآن، چه در احکام عبادی و چه در روابط اجتماعی انسانها، احکام فراوانی را بیان کرده است. در بخش اخیر، آیات متعددی از احکام خانواده، مدنی، جنائی، قضائی، اقتصادی، سیاسی و... سخن می گویند. گفته اند که در چگونگی روابط زن و شوهر با یکدیگر، با فرزندان و بستگان نزدیک و... نزدیک به هفتاد آیه از آیات الاحکام، اختصاص یافته است. ۱۶

حجم آیات فقهی و مطالب مندرج در آن، ایجاب می کند که فقیه با نگاهی دقیق و حکم یاب، به قرآن بنگرد و در جستجوی احکام شرعی از آن برآید. راهی که هنوز رهنوردانی را می طلبد و در مقدمه این تلاش، بررسی و تفحص در شیوه بیان فقهی در قرآن ضروری می نماید. بآن که در اسلوب بیان قرآن در تشریح احکام، مطالعات ارجمنندی صورت گرفته است، اما بی تردید هنوز مجال کاوش بیشتر وجود دارد.

گفته اند در بیان وجوب، از ماده امر، واژه کتب و مشتقات آن، جمله خبری در مقام انشاء، صیغه امر و... استفاده شده است. موارد زیر، نمونه هایی از این سخن به شمار می آیند:

(انّ الله یأمر بالعدل و الاحسان...) نحل/ ۹۰

(یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام...) بقره/ ۱۸۳

(... و لله علی الناس حجّ البیت...) آل عمران/ ۹۸

(حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی...) بقره/ ۲۳۸

همچنین (تحریم) از ماده حرمت، صیغه نهی، از تهدید عذاب و... به دست می آید. از جمله آیات زیر:

(قل انما حرم ربّی الفواحش منها ما ظهر منها و ما بطن...) اعراف/ ۳۳

(لا تقربوا مال الیتیم الاّ بالتی هی احسن...) انعام / ۱۵۲

(والذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم)

توبه / ۳۴

همچنین در مورد اباحه و جواز عمل، از تعبیراتی چون اذن، عفو، نفی جناح، نفی اثم، حلیت و... استفاده شده است. تحقیقات تفصیلی تری از سوی برخی مؤلفان صورت گرفته که می تواند مبدأ کاوش ژرف تر و گسترده تری در زمینه اسلوب بیان قرآن در تشریح احکام گردد. اما در مجموع، یادآوری این نکته می تواند سودمند باشد که با تحقیق افزون تر در روش القائی قرآن در بیان احکام، شاید بتوان از آیات بیشتری برای فهم احکام شرعی سود جست. محدود کردن آیات فقهی قرآن به پانصد آیه یا اندکی بیش از آن، شاید از آن نشأت می گیرد که در اسلوب بیان احکام فقهی در قرآن، ژرف نگری بایسته صورت نگرفته است. تنها در حدّ قالبهای شناخته شده، متعارف و متداول بیان احکام، روشها محدود و محصور مانده است. به عنوان نمونه در آیات اعتقادی، اخلاقی، قصص و... اسلوب بیان به گونه ای است که با قالبهای آشنا و متداول در بیان احکام چندان هم خوان نیست، با آن که می توان در برداشت ژرف تر، چنان تصویری از قالبهای ارائه احکام در قرآن عرضه کرد که با آن بتوان از همان آیات هم برای شناخت احکام فقهی بهره برد.

کاربرد سنت در تفسیر و فقه

در حجت بودن سنت در تبیین آیات وحی، جای هیچ گونه تردیدی نیست. قرآن، وظایف پیامبر(ص) را چنین برمی شمرد:

(... و أنزلنا الیک الذکر لتبیین لهم...) نحل / ۴۴

ماقرآن را بر تو نازل کردیم تا برای ایشان، بیان داری.

آیه بالا، مسؤولیت تبیین و تفسیر قرآن را برعهده پیامبر(ص) می گذارد. مسؤولیتی که به عقیده شیعه، وارثان رسالت یعنی امامان معصوم(ع) نیز برعهده داشته اند.

بنابراین، در اعتبار و منزلت سنت نبوی و امامان(ع) در تفسیر آیات قرآن، سخنی نیست. کاوشهای محققان در زوایای دیگری، ره پیموده اند:

الف. میزان آیات تفسیر شده از سوی پیامبر و اهل بیت (ع)

برخی معتقدند که پیامبر (ص) تمامی آیات وحی را تفسیر کرده است. آنان به مسؤولیت الهی پیامبر (که در آیه گذشته نقل شد) استدلال می کنند. همچنین این گفته ابن مسعود و دیگران که اصحاب پیامبر، به تلاوت قرآن بسنده نمی کردند و ده آیه را که فرامی گرفتند تا آن را به خوبی نمی آموختند و عمل نمی کردند، از آن نمی گذشتند. از این گونه شواهد، چنین نتیجه گرفته اند که اصحاب پیامبر (ص) مقید بودند بیان آیات وحی را، دریابند و مسلماً در عصر پیامبر (ص) از حضرتش بهره می بردند.

گروهی دیگر معتقدند که پیامبر (ص)، بخشی از تفسیر قرآن را باز گفته اند. آنان، به حدیث عایشه، استناد جسته اند که پیامبر، تنها آیاتی را که علم آن را از جبرئیل فرا می گرفت، تفسیر می کرد. دیدگاه سوم، آن است که پیامبر (ص) در مورد آیاتی که در عصر خویش به تفسیر و تبیین نیاز داشت، به بیان و توضیح می پرداخت، اما در آیاتی که اصحاب وی، فهم آن را ساده و روشن می دیدند، رسول خدا (ص) به فهم ایشان بسنده می کرد.

این مباحث، در مورد تفسیر امامان معصوم (ع) نیز قابل طرح است. هر چند به واسطه طول دوره زمانی آن بزرگواران، مسلماً امکان تفسیر آیات بیشتری برای ایشان فراهم بوده است؛ اما هم چنان این سؤال درخور بررسی و کاوش است که آیا ایشان، تمامی آیات قرآن را تفسیر کرده اند، یا تنها به آیات مبهم و یا نیازمند به تبیین پرداخته اند و نه آن که از ابتدا تا انتهای قرآن، تک تک آیات، از سوی ایشان تفسیر شده باشد.

ب. اعتبار احادیث تفسیری:

روایات تفسیری نبوی و نیز احادیث تفسیری امامان (ع) چندان مورد کاوشهای نقادانه و سندشناسانه قرار نگرفته اند. این مسأله، بویژه در مورد احادیث تفسیری شیعی نمایان تر است. از آن جا که احادیث تفسیری یادشده کمتر مبنای احکام فقهی بوده اند، قواعد و داده های دانش رجال، در این وادی (احادیث تفسیری) چندان رخ ننموده و آن ابزارها در این مجال، کاربردی نیافته اند. از این رو، حجم عظیم احادیث تفسیری، چونان ماده خام عیار ناشناخته، باقی مانده اند. بی تردید، اگر دانش تفسیر بخواهد بهره ای اساسی از (سنت) ببرد و از آن در میدان فهم آیات وحی، بهره بیشتر ببرد، نیازمند آن است که در آغاز، احادیث تفسیری پالایش شوند و سره و ناسره از یکدیگر جدا شوند تا مفسر بتواند با دیدی استوار و متقن از احادیث یادشده، استفاده کند.

ج. اعتبار احادیث آحاد در تفسیر:

پس از تأیید اعتبار سندی احادیث تفسیری، بحثی اصولی و اساسی مطرح خواهد بود که آیا اخبار آحاد تنها در حوزه احکام فرعی، حجیت دارند؟ یا دایره حجیت خبر واحد، گسترده و عام است و اعتقادات و قصص و اخلاق و... را نیز دربرمی گیرد؟

این مسأله خود نیازمند کاوش مستقلی است که ان شاء الله در مجال دیگری بدان خواهیم پرداخت.

د. میزان نیاز تفسیر به سنت:

مفسران نقل گرا، در اهمیت سنت در تفسیر، ره افراط پیموده اند تا بدان جا که برخی از ایشان در روشن ترین آیات قرآن، از نیاز تفسیر به سنت سخن گفته اند و تبیین آیه را بدون استمداد از حدیث روا ندانسته اند. از سوی دیگر گرایشهایی وجود داشته و دارند که در تفسیر قرآن، نیازی به مراجعه سنت و حدیث نمی یابند. این گروه، گرچه اعتبار سنت را نفی نمی کنند، اما دانش تفسیر کلام وحی را نیازمند رجوع به سخنان پیامبر و اهل بیت(ع) نمی دانند. در این میان، دیدگاههای میانه ای وجود دارد که بیان هر یک، مجال درخوری را می طلبد.

در مجموع، بحثهای یادشده، از کاربرد بحث انگیز سنت در تفسیر، ما را آگاه می کند. کاربردی که باچند وچونهایی روبه رو بوده و در زوایای گوناگون آن، بحث و گفت وگو در گرفته است.

هـ کاربرد سنت در دانش فقه:

اما در دانش فقه، سنت جایگاه پذیرفته و کاربردی پیدا کرده است. فقیهان مسلمان، در فقه، رویکرد اساسی شان، به سنت بوده است و دلیلهای دیگر: (قرآن، عقل، قیاس، استحسان و...) برای آنان، دلیل متمم و مکمل بوده است.

شاطبی، در زمینه کاربرد اساسی سنت در فقه می نویسد:

معرفی احکام شرعی در قرآن، بیشتر آن به صورت کلی است و نه جزئی... و هرگاه چنین باشد، پس قرآن با توجه به اختصار آن، جامع احکام است و نمی تواند جامع تمام احکام باشد، مگر آن که تمامی احکام مطرح شده در آن، کلی باشد... و می دانی که نماز، زکات، حج، جهاد و همانند آن در قرآن بیان نشده، بلکه سنت عهده دار آن است. ۱۸

این رویکرد پذیرفته شده به سنت، تا بدان جا ره پیمود که گروهی از فقیهان، معتقد شدند که سنت در تشریح احکام (و نه فقط تبیین آن) نیز می تواند نقش داشته باشد.

شوکانی در ارشاد الفحول، مدعی است که:

(بدان که تمامی کسانی که دیدگاه ایشان مدار اعتبار است، اتفاق دارند که سنت مطهره استقلال در تشریح دارد و در تحلیل و تحریم، همچون قرآن است. ۱۹)

گرچه برخی از نویسندگان، کوشیده اند این را دیدگاهی چون دیدگاه دیگر فقیهان بدانند که در سنت احکامی است که در قرآن نیست، ولی به نظر می رسد که دیدگاه یادشده، مدعای بیشتری را دربردارد و برای سنت، نه تنها مجال تخصیص و تقیید که حق نسخ و تغییر را، قائل است.

جایگاه عقل در فقه و تفسیر

در کاربرد و چگونگی استفاده از عقل در تفسیر و فقه، مباحث گوناگونی مطرح است:

۱. افراط و تفریط: در استفاده از عقل در تفسیر و فقه، زیاده رویها و کوتاهیهای رخ داده است. از یکسو کسانی به نام اصحاب رأی پدید آمدند که در تفسیر، برای عقل ورأی جایگاه ویژه ای قائل بودند. این گرایش، در مواردی شکل‌های تندروانه ای پیدا کرد. برخی از معتزلیان، نمود این گرایش افراطی هستند. از دیگر سوی، با متعبدان به ظاهر اولیه آیات قرآن بر می خوریم که در مکاتب تشبیه گرا(مشبّهه) و... رگه های آن را مشاهده می کنیم.

در دانش فقه نیز، این گرایشهای متعارض، نمایان است. پیروان مسلک رأی و قیاس، برای عقل، جایگاهی ویژه قائل بودند. در نقطه مقابل، اصحاب ظاهر برای عبور از ظاهر اولیه متون دینی، هیچ مجوزی را کافی نمی دیدند.

۲. ابهام در تفسیر عقل: گرچه عقل در فقه و تفسیر، کم و بیش جایگاه معتبری یافت، اما در این که مراد از عقل چیست، ابهامها و اختلاف دیدگاههایی بروز کرد.

در زمینه برداشتهای فقهی، عقل در معانی فراوانی به کاررفته است:

* در مواردی، بویژه در گفته پیشینیان اصولی، دلیل عقلی در مورد لوازم خطابات لفظی به کاررفته است و مواردی چون لحن خطاب، فحوای خطاب و دلیل خطاب در زمره دلیل عقلی، گنجانیده شده است. لحن خطاب در مواردی است که قرینه عقلی بر حذف لفظ از کلام، دلالت کند. فحوای خطاب، همان م فهوم موافق و یا به تعبیر دیگر مفهوم اولویت است و دلیل خطاب، همان مفهوم مخالف(یا مفهوم اصطلاحی) است. در هر یک از این موارد، عقل برداشت خویش را بر الفاظ ارائه شده، متکی می کند.

* درک عقل از معیارهای احکام

این فهم، که از گونه های عقل نظری است، آیا می تواند راه برای دریافت حکم شرعی قرار گیرد یاخیر؟

برخی معتقدند: عقل نمی تواند به معیارهای احکام دست پیدا کند و از طریق آن، حکم شرعی را دریابد.

شهید صدر، نظر بالا را نپذیرفته و معتقد است:

(حکم عقلی در این باب [معیارهای احکام] ممکن است استقلال در اثبات حکم شرعی داشته باشد.) ۲۰

* مستقلات عقلیه:

عقل، در مواردی درک مستقل ازبایدها ونبایدها دارد که از گونه عقل عملی است، مانند حسن عدل و قبح ظلم. پس از این درک، عقل نظری مقدمه دیگری را که ملازمه بین حکم عقل و شرع است، ضمیمه می کند و به حکم شرعی دست می یابد.

* ملازمات عقلیه:

عقل، در مواردی بین یک حکم شرعی و حکم شرعی دیگری ملازمه می بیند، مثل ملازمه بین وجوب شرعی ذی المقدمه و مقدمه.

همان گونه که می‌نگرید، (عقل) به عنوان یک منبع در احکام فقهی، معانی بسیار و تفسیرهای گوناگون را برتافته است و شاید زمینه کاوش بیشتر و بررسی موارد دیگر نیز وجود داشته باشد و گاه به واسطه نامشخص بودن و یا درهم آمیخته شدن معنی، مباحث درهم آمیخته و شبیهاتی را آفریده است. همانند این ابهام، در جایگاه عقل در تفسیر نیز وجود دارد: گاه گفته می‌شود که عقل فطری در فهم قرآن، دخالت دارد. از جمله:

(مفسر به هنگام تفسیر قرآن، ناگزیر است که از ظاهرالفاظ قرآن، تبعیت کند... هم چنین از آنچه عقل فطری صحیح حکم می‌کند، زیرا عقل از درون انسان حجت است همان گونه که پیامبران، حجت بیرونی هستند.)^{۲۱}

برخی دیگر، از عقل خالص و به دور از شوائب، سخن گفته‌اند و آن را در فهم آیات وحی مؤثر دانسته‌اند:

(بر مفسر قرآن است که تدبیر همه جانبه در آیات قرآن، انجام دهد و به تحلیل آنچه که قرآن ثابت کرده و یا راههای علمی و یا عقلی خالص به اثبات آن رسیده‌اند، پردازد.)^{۲۲}

این که عقل فطری و یا عقل خالص چه هستند و با یکدیگر تفاوت دارند و یا هم معنی هستند، خود سخن دیگری است. همچنین در واژه (عقل)، (لبّ) و واژه‌های همانند که در قرآن به کار رفته، همین تفاوت دیدگاه و در نتیجه ابهام وجود دارد.

۳. قلمرو کاربرد: عقل چه در دانش فقه و چه در دانش تفسیر، کاربرد روشن و مورد اتفاق ندارد. در دانش اصول فقه، این پرسش مطرح است که آیا معیارهای احکام در دسترس عقل هستند؟ و آیا عقل می‌تواند از طریق دستیابی به ملاکها، به احکام شرعی ره ببرد؟ همان گونه که پیش از این اشارت شد، برخی به آن، پاسخ منفی داده‌اند. از جمله آیه الله خوئی اظهار کرده است:

(حکم عقلی به معنای ادراک عقل به سه گونه تصور می‌شود:

۱. آن که عقل وجود مصلحت یا مفسده را در فعل درک کند و پس از آن به وجوب یا حرمت حکم کند.

۲. عقل درک حسن و قبح کند مثل درک حسن طاعت و قبح معصیت و پس از آن به ثبوت حکم شرعی دست یابد. از طریق ملازمه بین حکم عقل و شرع.

۳. امری واقعی را با قطع نظر از ثبوت شریعت درک کند، سپس به ضمیمه حکم شرعی و همراه با این ادراک، حکم شرعی دیگری را کشف کند.

اما قسم نخست: این راه به ثبوت حکم شرعی نمی‌انجامد؛ زیرا گاه مصلحت ادراک شده از سوی عقل، با مفسده‌ای همراه است که از دید عقل مخفی مانده است و یا مصلحتی وجود دارد که عقل آن را در نیافته و فقط مفسده را درک کرده است؛ زیرا عقل جمیع معیارهای احکام را نمی‌تواند درک کند.

اما قسم دوم: اگر چه ممکن است و در مواردی، به ضرورت وجود دارد... اما این گونه احکام، در طول حکم شرعی قرار دارند؛ مثلاً حکم عقل به حسن طاعت و قبح معصیت پس از وجود اوامر و

نواهی از سوی شارع است. درغیراین صورت، طاعت و معصیت صدق نخواهد کرد. بنابراین، دراین صورت نیز نمی توان از حکم عقلی، حکم شرعی را دریافت کرد.

اما قسم سوّم: مسلماً حکم عقلی، به حکم شرعی ره خواهد برد و... ۲۳

در برابر دیدگاه بالا، گروهی از دانشوران، از نقش عقل در ره یابی به ملاکهای احکام و دستیابی به حکم شرعی، دفاع کرده اند. پیش از این دیدگاه شهید صدر، اشاره شد. پیش از ایشان، میرزای نائینی نیز آن را پذیرفته و اظهار داشته است:

(هیچ راه و دلیلی برای انکار این مطلب وجود ندارد که عقل می تواند معیارهای احکام را در بعضی از موارد درک کند.) ۲۴

در جایگاه و قلمرو کاربرد عقل در تفسیر نیز، بحثهایی وجود دارد. برخی برای عقل، نقش طولی قائل شده اند و در موارد نبود نص (کتاب، سنت، تفسیر اصحاب پیامبر) تلاش عقلانی را روا دیده اند. ذهبی، در التفسیر والمفسرون می نویسد:

(هرگاه مفسر از کتاب، سنت و قول اصحاب، که مراجع نخستین تفسیرند، ره به جائی نبرد، ناگزیر است که عقل خویش را به کار بیندازد و تلاش گسترده خود را در کشف مراد خداوند، مبذول دارد.)

۲۵

اما جمعی دیگر، برای عقل نقش همسان با دیگر منابع تفسیر: (کتاب، سنت و...) قائل شده اند و آن را، به عنوان وسیله ای در کنار ابزارهای درک مراد الهی از آیات، نگریسته اند و رجوع به عقل را نه از سرناگزیری و اضطرار، که به عنوان یک ضرورت مطرح کرده اند.

سخن پایانی

همان گونه که در ابتدای سخن اشارت شد، دودانش فقه و تفسیر، از زوایای گوناگون، با یکدیگر در پیوندند. در یک بستر تاریخی پدید آمده اند، در شیوه های درک و استنباط، همسانی دارند و از منابع مشترک و یا مشابهی بهره می جویند. این همانندیها، ایجاب می کند که فقه و تفسیر ارتباط کارآمدتری بیابند و مطالعات تطبیقی در گونه نگاه و شکل برداشت صورت گیرد و در پرتوی مقایسه، ارزیابی از روشهای هردانش و زمینه های تکمیل و نیز موضوعهای مطرح در هر یک، صورت گیرد. این بیگانگی، بویژه در دانش فقه، نمایان تر است. گرچه قرآن، به عنوان یکی از منابع استنباط فقهی معرفی شده است، اما دانش پژوه فقهی و حتی فقیهان، چندان مرادده ای با دانش تفسیر ندارند و با ریزه کاریها و پیچ و خمهای این دانش و مبادی آن (علوم قرآن و...) کم و بیش ناآشنایند. به نظرمی رسد تکمیل و تکامل دودانش فقه و تفسیر، در گرو آن است که هر یک، از دستاوردهای روش دانش دیگر سود بجوید و با آشنایی به تحولات و اوج و فرود هر یک، نگاه عمیق تری به موضوع تخصصی خویش بیفکند و از تک نگری فاصله پیدا کند.

۱. عاملی، حسن بن زین الدین، معالم الدین، مؤسسه النشر الاسلامی، قم/۲۲.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۳ هـ ۹۲ / ۸۴.

٣. غزالي، ابو حامد محمد، احياء علوم الدين، بيروت، دارالمعرفة، ١ / ٣٢.
٤. شهابي، محمود، ادوار فقه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٦٨، ١ / ٣٤.
٥. غزالي، احياء علوم الدين، ١ / ٣٢.
٦. شهابي، ادوار فقه، ١ / ٤٧٨.
٧. ابوالفتوح رازي، تفسير ابوالفتوح، تصحيح ميرزا ابوالحسن شعراني، كتابفروشي اسلاميه، ٢/١.
٨. كمالي دزفولي، سيد علي، شناخت قرآن، تهران، انتشارات فجر، ١٣٦٤ / ١٨٧.
٩. دكتور صبحي صالح، مباحث في علوم القرآن، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٧٧ م / ١٣٢.
١٠. امام خميني، الرسائل، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ١٣٨٥ / ٩٧.
١١. شيخ طوسي، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربي، ٣ / ٤٣٣.
١٢. كمالي دزفولي، شناخت قرآن / ٣٤٠.
١٣. همان.
١٤. علامه حلي، مبادئ الوصول الى علم الاصول، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ هـ / ٥٩.
١٥. طبرسي، مجمع البيان، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٤٠٦ هـ، ٨ / ٦٢٨.
١٦. الحفناوي، محمدابراهيم، دراسات في القرآن الكريم، مصر، دارالحديث / ١٢٧-١٣١.
١٧. از جمله: ر. ك. الحفناوي، محمدابراهيم، دراسات ... / ١٥٢.
١٨. شاطبي، ابو اسحق ابراهيم بن موسى، الموافقات في اصول الشريعة، دار المعرفة، بيروت، ١٤١٦ هـ / ٣-٣٣٣-٣٣٣.
١٩. شوكاني، ارشاد الفحول.
٢٠. صدر، سيد محمدباقر، بحوث في علم الاصول، تقرير سيد محمود هاشمي، چاپ اول، مكتب الاعلام الاسلامي، تهران، ١٤٠٥ هـ.ق. / ٤ / ١٢٠.
٢١. خوئي، سيدابوالقاسم، البيان في علوم القرآن، الطبعة الخامسة دارالزهراء، بيروت، ١٤٠٨ هـ / ٣٩٧.
٢٢. صادقي، محمد، الفرقان في تفسير القرآن، الطبعة الثانية، انتشارات فرهنگ اسلامي، قم، ١٤٠٨ هـ.ق. / ١ / ١٨.
٢٣. خوئي، سيدابوالقاسم، مصباح الاصول، تقرير سيد محمدسرور واعظ بهسودي، مطبعة نجف، ١٣٨٦ هـ.ق. / ٢ / ٥٧.
٢٤. نائيني، محمدحسين، فوائد الاصول، تقرير محمد علي كاظمي خراساني، چاپ اول، مؤسسه نشر اسلامي، قم، ١٤٠٦، ٣ / ٥٩.
٢٥. ذهبي، محمدحسين، التفسير والمفسرون، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١ / ٢٧٧.